

Islamic Knowledge and Insight

Expediency and Its Role in Deriving Rulings for Emerging Issues

1. Mansour Abdul Karim Ali Al-Saedi: PhD Student, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran

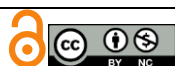
2. Mohammad Amin Fard*: Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. (Email: aminfard11@gmail.com)

3. Ahmad Mortazi: Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran

Abstract

The extensive social, scientific, and technological transformations of the present era have given rise to newly emerging issues, and consequently new questions, for many of which there is no explicit text in the Qur'an and Sunnah. This study aims to elucidate the special status of the principle of expediency (maslaha) in the process of deriving rulings (ahkam) for emerging issues (masā'il mustahdatha) in Islamic jurisprudence, particularly within the Shi'a school of thought. In this regard, while explaining the concepts of expediency (maslaha), juristic preference (istihsan), and blocking the means (sadd al-dhara'i), the research examines the theoretical and practical distinctions and boundaries between these concepts, clarifying that expediency—unlike istihsan and sadd al-dhara'i—is oriented toward public interests and the overarching objectives of the Shari'a (maqasid al-shari'a). By classifying emerging issues into novel topics with a traditional nature and entirely unprecedented topics, the study emphasizes the importance of precise identification of the subject matter and the use of contemporary and specialized sciences alongside the foundational principles of ijihad. Based on this approach, deriving rulings for emerging issues depends on the interaction between reason ('aql), scientific expertise, customary rational practice ('urf 'uqala'i), and principled ijihad. Moreover, adherence to the criteria for validating expediency—such as non-contradiction with explicit texts, consensus (ijma'), and the objectives of the Shari'a—is presented as a safeguard for the authenticity of jurisprudence. The findings indicate that the principle of expediency, provided that definitive texts and the essential purposes of religion are respected, serves as a dynamic and reliable tool for deriving rulings for new issues. This enables the jurist to issue rulings that address contemporary needs while remaining in harmony with the values of the Shari'a, through a proper understanding of new realities and the use of reason and experience. However, such an endeavor requires careful vigilance against potential risks, such as deviation from explicit texts or the intrusion of non-Shari'i motives. Ultimately, it can be concluded that the dynamism and effectiveness of Imamiyyah jurisprudence depend on a methodical consideration of expediency, without departing from the authentic foundations of ijihad.

Keywords: Expediency (Maslaha), Ijtihad, Emerging Issues, Derivation of Rulings, Objectives of the Shari'a



How to cite: Abdul Karim Ali Al-Saedi, M., Amin Fard, M., & Mortazi, A. (2025). Expediency and Its Role in Deriving Rulings for Emerging Issues. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(4), 1-17.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 30 April 2025

Revise Date: 15 July 2025

Accept Date: 23 July 2025

Publish Date: 22 December 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

مصلحت و نقش آن در استنباط احکام مسائل مستحدثه

۱. منصور عبد الکريم علی الساعدي: دانشجوی دکتری، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و

علوم اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۲. محمد امین فرد*: استادیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز،

تبریز، ایران. (پست الکترونیک: aminfard11@gmail.com)

۳. احمد مرتاضی: دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز،

تبریز، ایران

چکیده

تحولات گسترده اجتماعی، علمی و فناوری عصر حاضر، مسائل نوپدید و به تبع آن پرسش‌های تازه‌ای را پیش روی فقه اسلامی نهاده که برای بسیاری از آن‌ها نص صریحی در کتاب و سنت وجود ندارد. این پژوهش با هدف تبیین جایگاه ویژه اصل مصلحت در فرآیند استنباط احکام مسائل مستحدثه در فقه اسلامی، به ویژه مکتب شیعه، سامان یافته است. در این راستا، ضمن تبیین مفاهیم مصلحت، استحسان و سد ذرایع، به تفاوت‌ها و مرزبندی‌های نظری و عملی این مفاهیم پرداخته می‌شود و بیان می‌گردد که مصلحت، برخلاف استحسان و سد ذرایع، ناظر به مصالح عمومی و مقاصد کلان شریعت است. پژوهش حاضر با دسته‌بندی مسائل مستحدثه به موضوعات نوپدید با ماهیت سنتی و موضوعات کاملاً بی‌سابقه، بر اهمیت شناسایی دقیق موضوع و به کارگیری علوم معاصر و تخصصی در کنار مبانی اجتهادی تأکید دارد. بر این مبنا، استنباط احکام مسائل مستحدثه وابسته به تعامل عقل، تخصص علمی، عرف عقلایی و اجتهاد اصولی است. همچنین، رعایت ضوابط اعتبارسنجی مصلحت، مانند عدم تعارض با نص صریح، اجماع و مقاصد شریعت، به عنوان ضامن اصالت فقه مطرح شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اصل مصلحت، به شرط رعایت نصوص قطعی و اهداف اساسی دین، ابزاری پویا و قابل اعتماد برای استنباط احکام مسائل نوپدید است؛ به گونه‌ای که فقیه می‌تواند با درک صحیح واقعیات جدید و بهره‌گیری از عقل و تجربه، احکامی صادر کند که پاسخ‌گوی نیازهای روز و هماهنگ با ارزش‌های شریعت باشد. البته این کار نیازمند مراقبت دقیق نسبت به آسیب‌هایی مانند احتمال عدول از نص یا ورود انگیزه‌های غیرشرعی است. نهایتاً می‌توان گفت پویایی و کارآمدی فقه امامیه در گرو توجه روش‌مند به مصلحت، بدون عدول از مبانی اصیل اجتهاد است.

کلیدواژه‌ها: مصلحت، اجتهاد، موضوعات مستحدثه، استنباط احکام، مقاصد شریعت

شیوه استناددهی: عبدالکريم علی الساعدي، منصور، امین فرد، محمد، و مرتاضی، احمد. (۱۴۰۴). مصلحت و نقش آن در استنباط احکام مسائل مستحدثه. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۴)، ۱۷-۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۴ تیر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ دی ۱۴۰۴

مقدمه

شریعت اسلامی به عنوان یکی از برجسته ترین نظام های حقوقی و دینی، همواره در پی تحقق مصالح فردی و اجتماعی در ابعاد گوناگون زندگی بشر بوده است. یکی از معضلات اساسی پیش روی فقه اسلامی، استنباط احکام برای مسائلی است که نص صریحی در قرآن کریم و سنت درباره آنها وجود ندارد؛ مسائلی که با عنوان «احکام مستحدثه» شناخته می شوند. این احکام، در منظومه فقهی اسلام و به ویژه در چارچوب «فقه مصلحت»، با هدف دستیابی به منافع و مصالح جامعه و افراد، مورد توجه و بررسی فقها قرار گرفته اند و تلاش شده است ضمن التزام به موازین شرعی، پاسخ گوی نیازهای نوپدید بشر باشند.

براین اساس «مصلحت» یکی از محوری ترین اصول استنباط به شمار می رود که نقش تعیین کننده ای در ایجاد تعادل میان ثبات و پویایی شریعت و نیز پاسخ گویی به سؤالات و معضلات جدید ایفا می کند. با این حال، دیدگاه های متفاوت مذاهب فقهی، به ویژه مکتب فقهی شیعه در خصوص تبیین، اعتبارسنجی و روش شناسی استفاده از مصلحت، موجب بروز ابهاماتی در روند اجتهاد شده است؛ معضلاتی که پاسخ مؤثر به مسائل مستحدثه و جدید را در معرض پرسش قرار داده است.

در این راستا، پژوهش حاضر با هدف واکاوی اصول و مبانی نظری مصلحت در فقه اسلامی، به ویژه در مکتب شیعه، و تحلیل جایگاه آن در فرآیند اجتهاد، می کوشد راهکارهایی برای تطبیق احکام ثابت فقهی با تحولات و مسائل جدید ارائه دهد. پرسش محوری این است که چگونه می توان با حفظ اصالت و هویت فقهی و پایبندی به مقاصد شریعت، از ظرفیت اصل مصلحت در پاسخ گویی به مسائل مستحدثه بهره مند شد؟ افزون بر این، تحقیق حاضر به بررسی روش های

اعتبارسنجی مصلحت و آسیب شناسی نقش آن در استنباط احکام جدید، در پرتو مقاصد کلی شریعت می پردازد.

در نتیجه، به نظر می رسد با استفاده از اصل مصلحت در چارچوب مقاصد شریعت و اصول فقهی، و با رعایت معیارهای اعتبارسنجی و روش شناسی دقیق، می توان ابزاری کارآمد برای استنباط احکام متناسب با موضوعات مستحدثه فراهم ساخت به گونه ای که ضمن پویایی و روزآمدی فقه اسلامی در مواجهه با تحولات اجتماعی، اقتصادی و فناوری، اصالت و ثبات شریعت نیز محفوظ بماند.

مفهوم شناسی

مصلحت در لغت

مصلحت به معنای خیر، منفعت یا هر آنچه به صلاح فرد است، می باشد؛ یعنی شامل هر چیزی است که منفعت و سود می آورد یا موجب حفظ منافع می شود (Ibn Manzur, 1993). جمع مصلحت، «مصالح» است. صلح همچنین به معنای «تعمیر یا اصلاح شدن چیزی» است، به عبارتی به معنای اصلاح و هدایت امور به سوی خیر (Tarihi Najafi, 1942). «صلح» با «ضمه عین الفعل» به معنای خلاف مفسده است و به معنای منفعت می باشد (Mostafa, 2011). طریحی منظور از صلاح در دین را چنین معنا کرده است: این که اعمال ما مانند صالحین باشد و در راه خدا انجام شود (Tarihi Najafi, 1942). در کتاب «اقرّب الموارد»، مصلحت به چیزی تعریف شده که بر اثر یک عمل حاصل می شود و موجب صلاح می گردد. مصلحت را اینطور هم تعریف کرده اند که عبارتست از دفع ضرر و زیان از مردم همزمان با حفظ اهداف شریعت اسلامی (Mardawi, 2000). بر همین اساس، به اقداماتی که انسان انجام می دهد و به نفع اوست، «مصلحت» اطلاق می شود

How to cite: Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2024). Epistemology of Faith and Doubt in Islamic Philosophy and Its Impact on Individual Life. *Islamic Knowledge and Insight*, 1(1), 1-11.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date:

Revise Date:

Accept Date:

Publish Date:

شبهه استناددهی: محمدی زائر، سارا، انجم شعاع، زهرا، سلاجقه، سنجر، نظری، اکبر، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۳). معرفت شناسی ایمان و شک در فلسفه اسلامی و تأثیر آن بر زندگی فردی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۱(۱)، ۱-۱۱.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال:

تاریخ بازنگری:

تاریخ پذیرش:

تاریخ چاپ:

(Shartuni, 1984). در قرآن کریم، صلاح گاهی با فساد و گاهی با بدی مقایسه شده است (Raghib Isfahani, 1995).

مصلحت در اصطلاح

مصلحت در اصطلاح به معنای منفعت یا فایده‌ای است که برای افراد یا جامعه حاصل می‌شود و هدفی است که قانون‌گذاری و سیاست‌ها، به دنبال تحقق آن است. این موضوع ارتباط نزدیکی با مفهوم شریعت دارد؛ چراکه شریعت همواره در پی تأمین مصالح مردم و دفع مفساد و آسیب‌ها از آنان است. در این چارچوب، مصلحت به معنای پاسداشت و حفظ آن چیزی است که شارع مقدس از مؤمنان می‌خواهد. به عبارتی، مصلحت در اصطلاح فقها و علمای اسلامی به معنای منفعتی است که شارع مقدس برای حفظ و حراست از پنج امر ضروری «دین، جان‌ها، عقل‌ها، نسل‌ها و اموال» بندگان در نظر گرفته است. این پنج مولفه، بخشی از مقاصد شریعت محسوب می‌شوند که مصلحت در راستای تحقق آن‌ها معنا می‌یابد (Al-Bouti, 1991). هر چیزی که این پنج امر مهم را حفظ نکند، مفسده شمرده می‌شود. هر منفعتی لزوماً برخاسته از مصلحت نیست. از همین رو، رابطه میان مصلحت و منفعت را نمی‌توان ترادف دانست؛ چراکه احکام شریعت بر پایه مصلحت‌ها تنظیم شده‌اند، نه وابسته به منفعت‌های مادی یا فردی. برخی از احکام، با وجود دارا بودن مصلحت باطنی، همراه با ضررهای ظاهری هستند؛ مانند زکات، خمس، حج و جهاد که مستلزم هزینه مالی یا خطر جانی‌اند. در مقابل، برخی محرمات الهی، با وجود منافع مادی یا لذت‌های زودگذری که ممکن است داشته باشند، به دلیل مصلحت‌های بزرگ‌تر، حرام شمرده شده‌اند. بنابراین، تفکیک مصلحت از منفعت، لازم است (Khoei, 1996). شیخ انصاری در مکاسب از مصلحت با عنوان «منفعت محلله مقصوده عندالعقلا» تعبیر کرده است (Ansari, 1994). به عبارتی مفهومی که از تعبیر شیخ می‌توان درک کرد چنین است که در نگاه ایشان، مصلحت منفعتی است که نه تنها با عقل سلیم هم‌سو باشد، بلکه در چارچوب حریم شرع، به عنوان معیاری برای تشخیص حسن و

قبح احکام عمل کند. این تعبیر، پلی به بحث «اعتبارسنجی مصلحت» و تمایز آن از مفاهیم مشابه مانند استحسان می‌زند.

تمایز مصلحت با استحسان، سد ذرایع

مصلحت با استحسان تفاوت دارد؛ زیرا استحسان به معنای ترجیح حکمی خاص، بر اساس عدول از قاعده یا قیاس برای رعایت انصاف یا عدالتی فردی در مورد معین است، در حالی که مصلحت به منافع عمومی و اهداف کلی شریعت نظر دارد، نه به وقایع موردی. همچنین، مصلحت با سد ذرایع نیز متفاوت است؛ چون سد ذرایع عمدتاً بر جلوگیری از ارتکاب مفساد از طریق بستن راه‌های منتهی به حرام تأکید دارد، اما مصلحت مرسله به ایجاد و تقویت منافع عمومی و تأمین مصالح عامه می‌پردازد. زیرا مصلحت ناظر به منافع کلی و اهداف شریعت است، نه تصمیم‌های موردی. به گفته الزحیلی، مصلحت مرسل در صورتی معتبر است که با اصول شرع همسو باشد و ضرورتی عمومی را تأمین کند، برخلاف استحسان که بیشتر به قضاوت شخصی فقیه وابسته است.

اقسام مصلحت

اقسام مصلحت از چندین بعد قابل تقسیم است در یک تقسیم بندی عبارت است از:

۱- مصلحت مشروع و مرسل

منظور از مصلحت مشروع و معتبر مصالحی هستند که شارع آن‌ها را اعتبار بخشیده است.

مصلحت مرسل مصلحتی است که نص قانونی به طور خاص و عام آن را تأیید یا رد نکند و تصریح به رعایت آن نکرده است (Jafari, 1991).

در تقسیم بندی دیگری مصلحت به فردی و جمعی تقسیم شده است.

۲- مصلحت فردی و جمعی

اگر منفعت فردی باشد مصلحت فردی و اگر منفعت متوجه جامعه و همه مسلمین باشد مصلحت جمعی می‌باشد. امام خمینی دیدگاهی دارند مبنی بر اینکه چه بسا مصلحتی که برای امت اسلامی در نظر گرفته شده است و برای فردی ضرر داشته باشد (Mousavi

(Khomeini, 1994). به بیان دیگر امکان دارد ملاک حکم شرعی

مصلحت جمعی باشد نه فردی.

مسائل مستحدثه

مستحدثه اسم مفعول از ماده «حدث» به هر چیزی که زمان وقوع آن اخیر باشد، به عبارتی جدید باشد گفته می‌شود، خواه عمل باشد یا گفتار (Raghib Isfahani, 1995). مسائل مستحدثه در اصطلاح

فقها، به مسائلی اطلاق می‌شود که در عصر شارع وجود نداشته (Hilli) یا شناخته شده نبوده‌اند (Kashif al-Ghita', 2002).

همچنین این اصطلاح در مورد پرسش‌های نوین مرتبط با موضوعات قدیمی نیز به کار می‌رود. به عبارتی دیگر مسائل مستحدثه به موضوعات جدیدی اطلاق می‌شود که در گذشته سابقه‌ای نداشته و با تحولات علمی، فناوری و اجتماعی عصر حاضر پدید آمده‌اند. این مسائل، نظام فقهی و حقوقی را با چالش‌های نوینی مواجه ساخته که مستلزم بازخوانی ادله‌ی شرعی و تطبیق آن‌ها با مقتضیات زمان است.

اقسام مسائل مستحدثه

شناسایی و تبیین انواع مسائل مستحدثه، گامی بنیادین در جهت نظام‌مند ساختن فرآیند اجتهاد و تقویت کارآمدی فقه به شمار می‌رود، چرا که هر یک از اقسام مسائل مستحدثه، اقتضات و سازوکارهای استنباطی خاص خود را می‌طلبد. از این رو، دسته‌بندی علمی این مسائل می‌تواند زمینه را برای اتخاذ رویکردهای دقیق‌تر در استخراج حکم شرعی فراهم آورد و راه را بر انسجام بیشتر نظریه‌پردازی فقهی بگشاید؛ زیرا با پیشرفت دانش، تکنولوژی و تغییر شرایط اجتماعی، مسائل جدیدی پدید می‌آید که در متون اولیه فقهی سابقه ندارند و پاسخ‌گویی به آن‌ها نیازمند توسعه مبانی و اصول اجتهادی است. موضوعات مستحدثه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: نخست، موضوعات مستحدثه‌ای که ماهیتاً نوظهور نیستند بلکه صورت جدید یافته‌اند؛ دوم، موضوعات مستحدثه‌ای که اساساً پیشینه‌ای در منابع پیشین نداشته، بلکه تماماً محصول شرایط و اختراعات مدرن هستند.

موضوعات مستحدثه با ماهیت قدیمی و صورت جدید

در دسته نخست، فقیه با پدیده‌هایی مواجه می‌شود که هرچند ماهیتشان همانند موضوعات قدیم است اما به دلیل دگرگونی درماهیت و ویژگی‌ها یا مصادیق، تشخیص مصداق و گاه حتی حکم آن را دشوار می‌سازند، مانند تحول ابزار مبادله از سکه و اسکناس به پول الکترونیکی یا رمزارزها. در این موارد، توجه به اصولی چون «العبرة بالمسمى لا بالاسم»؛ اعتبار با حقیقت اشیاست نه نام آن‌ها و قاعده «تبعیت احکام از تغییر موضوع» راهگشاست. برای مثال، امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله درباره بیمه که موضوعی ناشناخته در فقه سنتی بود، با اتکاء به بنای عقلا و قواعد عمومی معاملات، به جواز آن فتوا داد (Emami, 1997).

موضوعات مستحدثه کاملاً بی‌سابقه و مولود عصر جدید

دسته دوم به موضوعاتی بازمی‌گردد که در زندگانی گذشته انسان اساساً جایگاهی نداشته‌اند، همانند: تکنولوژی‌های زیستی نوین؛ از جمله آن‌ها تلقیح و تولید مصنوعی است؛ رحم اجاره‌ای (Emami, 1997)، تغییر جنسیت (Emami, 1997)، پیوند اعضا (Emami, 1997)، مسائل مربوط به هوش مصنوعی یا پول دیجیتال. در این گونه مسائل، فقیه ناگزیر است ابتدا موضوع نوپدید را به طور دقیق و کامل و با تمامی صفات و ویژگی‌هایش بشناسد و سپس از روش‌های استنباطی پیشرفته و گاهی اجتهاد ابتدایی بهره گیرد و با مراجعه به قواعد کلان شرع و مقاصد شریعت و بکارگیری عقل و مصالح مرسله، احکام تازه‌ای استخراج نماید؛ چنان‌که آیت‌الله سیستانی در مواجهه با برخی تکنولوژی‌های پولی جدید، نسبت به اصل جواز یا عدم جواز استفاده شرعی از آن‌ها براساس قواعد مربوط به غرر و ضرر موضع‌گیری کرده است (Sistani, 2015).

مسئله مهم در هر دو قسم، تبیین ضابطه تغییر موضوع یا شکل‌گیری موضوعات جدید است. برخی اصولیان بر این باورند که هرگاه تغییری در هویت و حقیقت موضوع ایجاد شود که صدق عنوان شرعی قبلی بر آن زایل گردد، موضوع تازه‌ای برای اجتهاد پدید می‌آید (Makarem Shirazi, 2019). به بیان دیگر، دگرگونی صرف در برخی لوازم عارضی موضوع، موضوع جدید نمی‌سازد اما

چنانچه جوهره شیء مورد بحث دگرگون گردد، قاعده تغییر موضوع جاری می شود. از منظر برخی فقها مانند شهید صدر، باید بررسی شود که آیا قابلیت تمسک به عمومات و اطلاعات ادله وجود دارد یا نه و این مسأله خود محل تبیین و بحث فنی در اصول فقه است (Sadr, 2015).

فرایند استنباط احکام

نقش مهم موضوع شناسی در اجتهاد احکام

امروزه بررسی مسائل مستحدثه، افزون بر اجتهاد متعارف، نیازمند آگاهی وسیع نسبت به علوم معاصر و تحولات فناوری نیز هست تا «تشخیص موضوع» - که نسبت به «تشخیص حکم» تقدم رتبی دارد - با دقت لازم صورت گیرد، و حکم گذاری از مسیر صحیح خود طی شود. براین اساس ابتدا به صورت دقیق موضوع شناسی تشریح می شود و سپس روند استنباط حکم موضوعات غیر مستحدثه و مستحدثه، با رعایت اصول فقه و با لحاظ مصلحت و با عنایت و اهتمام تام به منابع چهارگانه فقهی (قرآن، سنت، عقل، اجماع) توضیح داده می شود. موضوع شناسی در فرایند اجتهاد، مقدمه ای ضروری و بنیادی محسوب می شود که بدون آن امکان استنباط صحیح حکم فقهی فراهم نمی گردد؛ زیرا هر حکم شرعی بر موضوع خاص خود تعلق می گیرد و شناخت دقیق موضوع، مانع خلط یا اشتباه در تطبیق احکام می شود. علامه طباطبایی موضوع را «ما ینطبق علیه عنوان الحکم» دانسته اند (Tabataba'i, 1998). همچنین استاد مظاهری تصریح می کند: موضوع، حقیقتی تکوینی یا اعتباری است که حکم شرعی فقط بر آن مترتب می گردد و کمترین تغییر در خصوصیات آن ممکن است تغییر حکم را به همراه آورد (Mazaheri, 1986).

استنباط احکام موضوعات غیر مستحدثه

۱. قرآن کریم: روش اجتهادی صحیح اقتضا می کند نخست آیات الاحکام را در ارتباط با موضوع مورد نظر استخراج و بررسی کنیم. این بررسی شامل دقت در مفاهیم الفاظ، شرایط نزول، اطلاق و تقیید،

عموم و خصوص، منطوق و مفهوم، و نیز قواعد اصولی مرتبط است. برای مثال، درباره حرمت ربا باید تمامی آیات مربوط^۱ را با تفسیر صحیح و بررسی شأن نزول، و نیز ارتباط آن با عرف و عقل لحاظ نمود (Tabataba'i, 1996).

۲. سنت: پس از قرآن، سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) ملاک دوم است. بررسی روایات صحیح السند، فهم الفاظ و قرائن حالیه و مقالیه، بررسی معارضات، و تطبیق قواعد اصولی (مانند تعارض ادله، جمع عرفی، حمل مطلق بر مقید و غیر آن) در تحلیل سنت لازم است (Khoei, 2019).

۳. عقل: نقش عقل در کشف حکم گاهی مستقل و گاهی مؤید منابع دیگر است. عقل دلیل حجت در موارد مستقلات عقلیه (مانند حسن عدل و قبح) و در تطبیق قواعد عمومی (مانند قاعده لاضرر) بر موضوع خارجی به شمار می آید (S. M. B. Sadr, 1985).

۴. اجماع: اگر اجماع محصل و قابل اثبات میان فقیهان در مورد حکمی خاص وجود داشت، به عنوان کاشف از قول معصوم به آن استناد می شود (S. M. B. Sadr, 1985). اما باید شروط حجیت اجماع مراعات شود (S. M. B. Sadr, 1985).

۱. تعیین و تصویر دقیق موضوع با مراجعه به منابع لغوی (مانند: ابن منظور، لسان العرب) و منابع تخصصی مرتبط و معنی اصطلاحی
۲. استخراج نصوص شرعی مربوط از قرآن و روایات؛ تحلیل مفهومی و سنجش تناسب احکام با موضوع

۳. بررسی و جمع بندی ادله نزد تراجم یا تعارض، قاعده تقدم نص بر ظاهر، حمل مطلق بر مقید، جمع عرفی و غیر آن

۴. احتمال عدم کفایت نصوص و رجوع به عقل و قواعد فقهی عام (مانند: استصحاب، برائت، احتیاط و...)

۵. استفاده از اجماع در صورت تحقق و اثبات شروط آن

۶. شرح و بسط موضوع در صورت تطورات عرفی یا تخصصی جهت تطبیق حکم کلی بر مصداق خارجی

۱. بقره: ۲۷۵ تا ۲۷۹.

استنباط احکام موضوعات مستحدثه

در بررسی موضوعات مستحدثه؛ یعنی پدیده‌ها، رخدادها، یا مسائل نوظهوری که سابقه تاریخی در عصر نصوص ندارند نخستین وظیفه مجتهد همچون در مواجهه با مسائل غیرمستحدثه، موضوع‌شناسی است. موضوع‌شناسی در اینجا پیچیده‌تر از موضوعات سنتی است؛ زیرا فقیه با مصادیقی مواجه می‌شود که تعاریف شرعی روشن ندارند، یا اصولاً در منابع اولیه بدان‌ها تصریح نشده است؛ مانند تلقیح مصنوعی، پیوند اعضا، فناوری اطلاعات، امنیت سایبری و... از این رو، مجتهد باید ابتدا به کمک منابع لغوی، علوم تجربی، عرف عقلائی و حتی نظر خبرگان فن، شناسایی جامعی از واقعیت موضوع به دست آورد تا انطباق یا عدم انطباق آن بر مفاهیم و عناوین شرعی قابل بررسی شود (Mazaheri, 1986). مطابق قاعده معروف اصولیان، «الحکم یدور مع الموضوع وجوداً و عدماً» و هرگونه تطور موضوع، حکم شرعی آن را نیز دگرگون می‌کند.

پس از تصویر صحیح موضوع، روش علمی استنباط حکم موضوع مستحدثه به شرح ذیل است:

فقیه با تکیه بر تفسیر اجتهادی و فهم عمیق مقاصد و قواعد عام و کلی قرآن، مانند: عدالت، حفظ نسل، امنیت، ممنوعیت ضرر، تعاون و...، می‌کوشد مصداق یابی موضوع جدید را نسبت به عمومات و اطلاقات قرآنی بررسی کند. گاه موضوع جدید مستقیماً تحت شمول عمومات قرآنی قرار می‌گیرد (مثلاً ممنوعیت اذیت نفس یا اتلاف مال)، و گاه باید به قواعد عامه، مثل «قاعده لا ضرر» یا «قاعده نفی سبیل» استناد کرد (Tabataba'i, 1996). در وهله بعدی مراجعه به روایات مأثور است، به ویژه نصوص مشتمل بر قواعد عامه فقهی مانند: «الناس مسلطون علی اموالهم»، «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام» مبنا قرار می‌گیرند. فقیهان با تحلیل محتوای این قواعد و سنجش ارتباط آن‌ها با موضوع جدید، یا با تطبیق عنوان ثانوی مانند: اضطرار، ضرورت، اهم و مهم... می‌کوشند حکم را استخراج نمایند (Khoei, 1996).

و اما عقل نقش عقل در موضوعات مستحدثه بسیار پررنگ است؛ زیرا شارع مقدس در بسیاری از موارد حکم را به عقل واگذار کرده یا عقل، حسن و قبح افعال را تبیین می‌کند. به ویژه هر جا قطع به ملازمه بین حکم عقل و شرع وجود دارد؛ مثلاً پیوند عضو به بدن بیمار، یا ضرورت رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی به قصد حفظ جان و مال مسلمین - عقل حجتی مستقل یا مکمل برای حکم خواهد بود (S. M. B. Sadr, 1985).

اجماع: در فرضی که موضوع جدید به نحوی مورد اجماع فقیهان معاصر یا اقوال فقهی گذشته بر اساس شواهد و فهم عالمان زمانه قرار گیرد، اجماع کاشف از توافق و بلکه گاه دلالت بر قول معصوم می‌شود، هر چند در موضوعات مستحدثه کمتر مصداق بارز اجماع محصل (معمول) یافت می‌شود، و اکثر فقها بر استناد اقوال به ادله دیگر، مانند قرآن و عقل یا سنت تاکید دارند (Asafi, 1995).

در عمل، استخراج حکم مسائل جدید به ترکیبی از عقل، تخصص علمی، عرف رایج و اجتهاد اصولی بستگی دارد. هر چه فقیه بتواند موضوع را دقیق‌تر شناسایی کند و قواعد اصول فقه مانند تقیید مطلق با مقید، استفاده درست از عمومات و اطلاقات، تقدم مسائل مهم‌تر، و به کارگیری قواعد عملی مانند استصحاب، برائت و احتیاط را بهتر رعایت کند، نتیجه‌ی استنباط او دقیق‌تر و علمی‌تر خواهد بود (Emami, 1997). در نهایت، فقیه مجدداً موضوع جدید را بر احکام و قواعد شرعی عرضه نموده، در صورت فقدان نص خاص و تعذر تطبیق بر عناوین اولیه، یا به اصول عملیه رجوع می‌کند، مثلاً استصحاب عدم وجوب یا عدم حرمت و یا از طریق عنوان ثانوی راه حل ارائه می‌دهد. در مواجهه با موضوعات مستحدثه تغییر یافته، نقش کلیدی فقیه در بازخوانی «حیثیت مناط حکم» و مقایسه این حیثیت در صورت قدیمی و صورت جدید است؛ هر جا مناط حکم از بین رفت یا موضوع عرفاً یا واقعاً دگرگون شد، قاعده «تبدل موضوع» و رفع حکم، جاری می‌گردد و حتی در صورت تردید، اصل عملی جاری می‌شود. این شیوه دقیق اجتهاد محور، عیناً در کتاب‌های اصول فقه و تطبیقات فقهی معاصرین یافت می‌شود.

پس از تعیین دقیق ماهیت موضوع مستحدث، یکی از ظریف‌ترین مراحل، بازشناسی دقیق «حیثیت تغییر یافته» است؛ به این معنا که آیا ماهیت موضوع جدید با موضوع سابق متفاوت شده یا فقط اوصاف و عوارض آن دگرگون شده است؟ فقیه می‌بایست بررسی نماید که آیا تغییر صورت، کیفیات یا شرایط، موضوع را از حدّ جعل حکم سابق خارج می‌کند یا هم‌چنان تحت همان عنوان باقی می‌ماند (Mazaheri, 1986).

روش استنباط حکم در موضوع مستحدثه تغییر یافته

استنباط حکم چنین موضوعی به چهار مرحله‌ی اساسی تقسیم می‌شود:

۱. شناخت دقیق موضوع جدید با ارجاع به اهل فن؛ فقیه مأمور است از منابع تخصصی علمی، عرف عقلایی و فنّ مربوطه برای فهم دقیق ترکیب و تغییرات موضوع یاری گیرد. این گام خصوصاً در مسائلی مانند شطرنج (نوع ابزار و کاربری جدید) اهمیت بیشتری دارد (Tabataba'i, 1998).

۲. تحلیل عناصر تغییر و تبیین حیثیت مؤثر در حکم: فقیه بایستی تعیین کند کدام ویژگی موضوع سبب صدور حکم اولیه (حرمت یا حلیت) شده بود و آیا ویژگی جدید همان خصوصیت را داراست؟ آیا تغییر، ماهیت موضوع را از جهت مناط حکم تغییر می‌دهد یا نه؟ (Khoei, 1996)

۳. تطبیق مجدد نصوص و قواعد فقهی بر موضوع با شرایط جدید: در گام بعد، آیات، روایات و قواعد فقهی باید نسبت به ماهیت جدید بررسی گردد: آیا اطلاق نصوص همچنان شامل موضوع تغییر یافته است یا نه؟ (Asafi, 1995) در صورت تردید در شمول نص، اصول عملیه به کار گرفته می‌شود.

۴. صدور حکم و توضیح دلیل فقهی: حکم نهایی با تکیه بر قاعده: «الحکم یدور مع الموضوع وجوداً و عدماً» صادر می‌گردد و اصل بر رفع حکم سابق از موضوعی است که حقیقتاً تغییر یافته است

(Mazaheri, 1986). برای درک بهتر مطلب به موضوع شطرنج و حکم فقهی آن به عنوان مسئله مستحدثه تغییر یافته می‌پردازیم. در برخی روایات، شطرنج به سبب «قمار بودن» یا «آلت لهو و قمار» بودن، داخل در موضوع حرام بوده و مورد نهی خاص قرار گرفت. با تغییر شأن عرفی شطرنج از قمار به ورزش ذهنی، فکری، بسیاری از فقها معاصر با مراجعه به عرف و کارشناسان، احراز کردند که دیگر قمار بودن، عرفاً منتفی است؛ لذا مناط حکم (قمار بودن) ساقط شده و موضوع دگرگون گردیده است (Sistani, 2001). در نتیجه فقیه در چنین موردی با استفاده از ملاک و مناط نص و تطبیق عرفی، حکم به عدم شمول حرمت بر شطرنج غیرقمارگونه می‌کند. برخی حتی اصل برائت را نسبت به حرمت جاری دانسته‌اند زیرا شک در شمول دلیل داریم (Mazaheri, 1986).

در مثال دیگر انقلاب سرکه به خمر را می‌توان بررسی کرد: خمر به واسطه نص قرآن و سنت در آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مائده دارای حرمت و نجاست است (Tabataba'i, 1998). اگر خمر به سرکه تبدیل شود یعنی دچار تغییر ماهیت جوهری شود، روایات دلالت دارند که نجاست و حرمت از بین می‌رود زیرا موضوع نجاست و حرمت خمر بود و اینک موضوع تغییر کرده است.

این تطور جوهری، موجب زوال حکم سابق است و حتی اگر آلودگی قبلی وجود داشته، با انقلاب واقعی موضوع، حکم نجاست و حرمت برداشته می‌شود چنان‌که قاعده اصولی «الحکم یدور مع الموضوع» اقتضا دارد (Khoei, 1996).

روش استنباط حکم در موضوع مستحدثه نوپدید

در نظام اجتهادی شیعه، مواجهه با موضوعات جدید یا مستحدثه مستلزم مقارنه دقیق آن با موضوعات منصوص یا مسبوق در منابع شرعی است. این مقایسه باید براساس چارچوب علمی اصول فقه و

پرهیز از قیاس مصطلح اهل سنت، بلکه بهره‌گیری از «تنقیح مناط»^۱ و «وحدت ملاک»^۲ صورت پذیرد.

«تنقیح مناط» به معنای جست‌وجو و احراز علت و ملاک واقعی حکم شرعی است، به گونه‌ای که مجتهد به طریق عقلی و اصولی، یا با کمک «فهم قطعی از نص» به آن می‌رسد، و سپس حکم را بر موارد هم‌مناط جاری می‌سازد. این فرایند کاملاً متفاوت از قیاسی است که مبنای ظنی دارد و مورد پذیرش اصولیین امامیه نیست: «تنقیح مناط منحصر است به قطع به علت، نه ظن؛ و گرنه داخل در باب قیاس است که ممنوع است» (Mousavi Bojnourdi, 1996). برای نمونه، اگر در مورد «قتل به وسیله سم» نص خاص نباشد، ولی از نص حرمت قتل و ملاک منع اتلاف نفس استفاده شود، تنقیح مناط می‌گوید: هر آلت دیگری که یقیناً موجب قتل می‌شود، موضوع قتل نفس است، و لذا حکم منصوص شامل آن نیز می‌شود (Emami, 1997).

اما مراد از وحدت ملاک این است که اگر مجتهد با تحلیل علمی و اصولی به این نتیجه برسد که بین موضوع سابق و موضوع جدید، وحدت در مناط حکم وجود دارد، می‌توان حکم را از موضوع منصوص به موضوع جدید تسری داد، مشروط به آنکه قطع به وحدت مناط باشد، نه صرف ظن: «مناط الحكم هو العلة الواقعية أو المصححة للحکم...».

برای مثال، در حرمت مسکر آمده است که «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»؛ حال اگر ماده جدیدی ایجاد شود که یقیناً همان خاصیت مسکر بودن را دارد، می‌توان به وحدت مناط، نه صرف قیاس شکلی به حرمت آن فتوا داد.

براین اساس مهم‌ترین گام‌ها و مبانی تطبیق موضوعات مستحدثه با موضوعات مسبوق به شرح زیر است:

۱. مقایسه موضوع جدید با موضوعات منصوص و موجود:

ابتدا مجتهد باید ماهیت موضوع جدید را به دقت شناسایی و آن را با موارد مشابه منصوص در کتاب، سنت یا اتفاق فقها مقایسه کند. این مقایسه نه بر اساس ظاهر یا عوارض مشترک سطحی، بلکه با دقت در عنصر یا عنصرهای بنیادینی است که مناط یا ملاک حکم را تشکیل می‌دهد. گاهی یک وصف خاص مانند قمار بودن، مناط واقعی حکم است و گاهی انتساب آن به یک صنف اعتباری خاص (مانند بیع، قرض، زنا) (Mazaheri, 1986). برای نمونه به یک تطبیق عملی می‌پردازیم: در مورد بازی شطرنج، مناط عبارت از «آلت قمار بودن» یا «آلت لهو بودن» بود؛ اگر در موضوع جدید، این مناط وجود ندارد، یعنی عرفاً قمار محسوب نشود، حکم نیز بر آن جاری نمی‌شود (Sistani, 2001).

یا در مورد نوشیدنی‌های الکلی جدید که فاقد اسم خمرند اما یقیناً همان خاصیت مسکر بودن و مست‌کنندگی را دارند، با وحدت مناط و متن روایات «کل مسکر حرام»، یقین به همان مناط داریم و حکم حرمت و نجاست را بر آن‌ها جاری می‌کنیم.

در مورد تفاوت این بنیان با قیاس مصطلح آن است که در قیاس صرفاً بر شباهت ظاهری و کلی، یا حکمی بدون دست‌یابی به علت و مناط قطعی اتکا می‌شود. اما در تنقیح مناط معتبر، مجتهد باید به واسطه تحلیل دقیق نصوص و ظهورات، یا فحوی و لحن خطابی، به علت واقعی و قطعی برسد؛ پس اگر چنین قطعی نداشت، حکم تعمیم داده نمی‌شود و باید به اصول عملیه رجوع شود (Khoei, 2019).

نقش مصلحت در استنباط احکام مستحدثه

در استنباط حکم موضوعات مستحدثه، کشف مصلحت یا مفسده و استخراج حکم متناسب، فرآیندی است منسجم، علمی و متکی بر

^۱ «تنقیح مناط» در اصطلاح فقها روشی از فرایند استنباط حکم شرعی است که در آن فقیه با تکیه بر اجتهاد و بررسی دقیق، علت واقعی حکم شرعی را از سایر اوصاف یا قیود غیر مؤثر که ممکن است در نص شرعی آمده باشد، جدا می‌کند؛

یا هم‌ارز است

سپس حکم را به تمام موضوعاتی که همان علت در آن‌ها تحقق دارد، سرایت می‌دهد و تعمیم می‌بخشد (Ansari, 1999).

^۲ وحدت ملاک به معنای استفاده از یک قاعده حقوقی مشخص در موارد مشابه یا هم‌ارز است

منابع و قواعد بنیادین فقه امامیه که فقها، با تکیه بر آن، امکان پاسخگویی به نیازهای نوپدید را فراهم می‌کنند.

الف) چگونگی کشف مصلحت موجود در موضوعات

کشف مصلحت در فقه امامیه، صرفاً نتیجه ذوق فردی فقیه نیست، بلکه فرایندی منضبط بر اساس ابزارها و روش‌های علمی معتبر صورت می‌پذیرد. فقیه مجتهد همواره در پی آن است که احکام شریعت را بر مدار مصالح و مفساد واقعی منطبق سازد، خصوصاً در موضوعات مستحدثه که نص خاص وجود ندارد یا شمول دلایل پیشین قطعی نیست (Sadri, 2015).

فقیه در مسیر اجتهاد موظف است نسبت به کشف مصالح و مفساد نهفته در موضوعات خارجی اهتمام ورزد، چراکه موضوع به‌عنوان محل جریان حکم شرعی، تأثیری تعیین‌کننده در کیفیت تنقیح و تطبیق حکم دارد. کشف مصلحت در موضوعات از رهگذر روش‌های معتبری چون تتبع عقلی، رجوع به خبرگان موضوع‌شناس، و استفاده از داده‌های تجربی و عقلایی میسر می‌شود. به بیان دیگر، فقیه در مقام احراز موضوع، هرگاه نیاز به شناخت ابعاد واقعی و تأثیرات اجتماعی، پزشکی، اقتصادی آن داشته باشد، باید به متخصصان مربوطه مراجعه نموده و از ره‌آورد معرفتی ایشان بهره گیرد، چراکه موضوع خارج از توان فقیه، بایستی به وسیله خبره موضوع‌شناس تعریف و تحلیل گردد تا کشف مصلحت به‌درستی تحقق یابد. افزون بر آن، مصلحت‌سنجی در موضوعات از منظر فقهی، مستلزم ملاحظه قواعد کلان شریعت از جمله قواعد لاجرح، لاضرر، و حفظ نظام اجتماعی است. به عبارت دیگر، در فرآیند کشف مصلحت، فقیه علاوه بر مراجعه به شواهد و قرائن تجربی، باید التزام به اصول کلی شریعت را نیز مراعات نماید تا مصلحت احصاشده در تعارض با مقاصد شریعت قرار نگیرد. این تلفیق میان تحلیل موضوع‌شناسانه و پابندی به مقاصد شرعی، ضامن آن است که مصلحت واقعی از مصلحت وهمی بازشناخته شود و در نتیجه، حکم شرعی به گونه‌ای صادر گردد که مبتنی بر واقعیت خارجی و هماهنگ با ارزش‌های والای دینی باشد.

از سوی دیگر، کشف مصلحت در موضوعات نباید به گونه‌ای صورت گیرد که به تعطیلی نصوص بیانجامد یا راه را بر احکام تبعیّی مسدود سازد. فقیه موظف است میان اطلاق و عموم نصوص شرعی و تشخیص مصالح موضوعی، توازن برقرار سازد و از افراط در تأسی به مصالح نوعیه پرهیز کند، مگر در مواردی که نص خاص دلالت بر اعتبار مصلحت در تغییر حکم داشته باشد. بنابراین، کشف مصلحت موضوعی فرایندی است توأم با دقت، تأمل و التزام به روش‌های معتبر استنباط که از یک سو متکی بر عقل و تجربه بشری و از سوی دیگر پابند به نصوص و اهداف کلی شریعت است.

به عبارتی مصلحت، ملاک و مناط اصلی بسیاری از تشریعات شرعی است که تشخیص آن به فقیه اجازه می‌دهد در مواجهه با موضوعات نوپدید، حکم مناسب را استنباط کند. در این راستا، کشف مصلحت صرفاً یک فرآیند فکری یا شخصی نیست، بلکه مجموعه‌ای از ابزارهای علمی و روش‌های معتبر برای شناسایی منافع و مفساد واقعی موضوعات است. در ادامه، این فرآیند و ابزارها به شکل روشمند شرح داده می‌شود.

ب) ابزار کشف مصلحت

فقهای بزرگ تأکید داشته‌اند که احکام تابع مصالح و مفساد واقعی‌اند، و این معیار در موضوعات مستحدثه کاملاً معتبر است (Sadri, 2015). اما در این میان عقل به عنوان برجسته‌ترین ابزار در کشف مصلحت، جایگاه مهمی در اصول فقه دارد؛ زیرا عقلاً نیز در کشف مصالح و مفساد، فارغ از نص، به کارکرد و نتیجه واقعی اشیا توجه می‌کنند. اگرچه اصل تشریع از آن شارع است، اما درک مصلحت و تطبیق آن بر مصادیق مستحدث، به عقل، تجربه و تحلیل علمی نیازمند است. عقل با سنجش میزان کارآیی و منفعت یا زیان یک پدیده، همراه با رعایت خطوط کلی شریعت و مقاصد کلان شارع، می‌تواند راهگشای تبیین دقیق مصلحت یا مفسده باشد؛ به ویژه زمانی که از نصوص شرعی ملاک کلی استنباط می‌شود، کشف مصداق آن، به عقل واگذار می‌گردد (Mazaheri, 1986).

کشف مصلحت با بهره‌گیری از اصول عقلی مانند قاعده ملازمه: کما حکم به العقل، حکم به الشرع، قواعد فقهیه کلی مانند قاعده لاضرر، لاحرج، حفظ نظام، و توجه به مقاصد شریعت انجام می‌شود. در موارد فقد نص، این قواعد به اجتهاد و استنباط زنده و پویا تداوم می‌بخشند. همچنین شارع با قرار دادن خطوط قرمز کلی مانند منع ضرر، منع تضییع حقوق، حفظ نظام، به فقیه اجازه داده بر اساس تشخیص مصلحت، حکم صادر کند (Mazaheri, 1986).

اتکاء به مصلحت در استنباط، تنها یک عمل عقلایی نیست بلکه با توجه به پشتوانه نصوصی چون «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» و نظام تعلیل در روایات، «لا ضرر و لا ضرار» دارای مشروعیت تام فقهی است. فقهای بزرگ نیز تأکید داشته‌اند که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند، و این معیار در موضوعات مستحدثه کاملاً معتبر است (Sadr, 2015).

بنابراین مصلحت، محور و هماهنگ‌کننده استنباط احکام در موضوعات مستحدثه است. فقیه با بهره‌گیری از عقل و ابزارهای اجتهادی، و متکی به مقاصد شریعت و قواعد کلی، می‌تواند مصالح نوپدید را شناسایی و احکام منطبق با نیازهای روز را استخراج کند.

مراحل به کارگیری مصلحت در استنباط احکام مستحدثه
در مورد نقش مصلحت و چگونگی استنباط احکام مستحدثه در فقه امامیه، بنای استنباط حکم شرعی، همواره مبتنی بر تقید به منابع معتبر شرعی، اصول متقن عقلایی و درک ژرف مصلحت یا مفسده واقعی موضوع بوده است. هرگاه مسئله‌ای نوپدید و مستحدثه پیش روی فقیه قرار می‌گیرد که برای آن، نص خاص یا حتی عامی از کتاب و سنت به نحو روشن موجود نیست، فرآیند استنباط شرعی وارد عرصه‌ای جدید از تحلیل اجتهادی می‌شود که اساس آن، تبیین دقیق موضوع، کشف ملاکات، و شناسایی مصلحت یا مفسده نهفته در واقعیت آن موضوع است. این مبتنی بر مبانی اصولی امامیه است که قوام شریعت را بر تحقق مصالح و دفع مفاسد بشری می‌داند؛ بدین معنا که کل احکام شریعت در نظر عقل و بنا بر تعلیل‌های وارده در

نصوص، در پی تحقق منافع حقیقی و دفع ضررهای واقعی اجتماعات انسانی قرار گرفته‌اند (Sadr, 2015).

نخستین گام فقیه در مواجهه با موضوعات مستحدثه، احاطه همه‌جانبه بر ابعاد موضوع و شرایط پیرامونی آن است. از منظر نظریه اصولیین، بدهات قاعده «الحکم علی الشیء فرع عن تصویر» به این معنا است که هیچ حکمی بدون تصور کامل موضوع قابل انتساب نیست (Akhund Khorasani, 1998). این شناخت شامل تحلیل فنی، اجتماعی، روانی، پزشکی یا تکنولوژیک موضوع، بسته به ماهیت آن است؛ چنانکه در مثال‌های معاصر مانند پیوند اعضا، مسئله تولیدمثل کمکی یا فناوری‌های نوین ارتباطی، فقیه اگر اطلاعات عمیق موضوع‌شناسی نداشته باشد، قطعاً استنباط وی ناقص و غیرقابل اتکا خواهد بود. اینجا نقش عقل تجربی، نظرات متخصصان و حتی عرف در فهم دقیق و زوایای موضوع به وضوح خودنمایی می‌کند (Ansari, 1994).

در گام بعدی، فقیه به جست‌وجوی نصوص عام یا خاص در منابع اربعه می‌پردازد تا دریابد آیا حکم منصوصی درباره این مسئله یا موضوع مشابهش وجود دارد یا خیر. اگر نص خاصی وجود داشت که قابلیت تطبیق بر مصداق جدید را داشت، با تحلیل مضمون و لسان نص، حکم استخراج می‌شود. گاهی نص عام وجود دارد که به سبب اطلاق یا عموم، با تدقیق در ملاک تشریع و محتوا، قابلیت توسعه به موضوع جدید را می‌یابد. این توسعه، تنها با تحلیل عقلانی ملاک و مناط حکم در نص استنباط می‌شود، نه صرف مقابله ظاهری الفاظ؛ بدین معنا که فقیه با توجه به تعلیل‌ها و مناط‌های وارده، حکم را به موضوع مستحدثه تعمیم داده و تحقق مصلحت را احراز می‌نماید (Ansari, 1994).

اگر نص معتبری یافت نشد، فقیه با مراجعه به استقراء نصوص و تحلیل قواعد عامه شرعی، می‌کوشد تا ملاک تقنینی یا مناط حکم شرع را استنباط کند. این مقطع، نقطه تلاقی جدی اجتهاد و عقل تجربی است؛ چراکه کشف مناط عرفی یا عقلی حکم ممکن است فقط از خلال احاطه بر مقاصد شریعت و قواعد کلان فقهی از جمله نفی

ضرر، رفع حرج، حفظ نظام و قاعده لزوم مصالح اجتماعی هویدا شود (Khoei, 1996). تحلیل‌های شرعی وارد شده در نصوص - همانند «لأن فی ذلک ضرراً»، یا «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» و همچنین مصالح کلان شریعت - بستر استنباط مناط واقعی را فراهم می‌آورد. اینجا عقل به یاری فقیه آمده، ضمن مراعات حدود و خطوط قرمز شرع، مصلحت یا مفسده معقول ناشی از موضوع را شناسایی می‌کند. به عنوان مثال، اگر در مورد پیوند اعضا، بالاترین مصلحت، یعنی نجات جان انسان احراز شود و منع صریحی از شرع وجود نداشته باشد، جواز آن به استناد قاعده حفظ نفس و نفی ضرر استنتاج خواهد شد (Khoei, 2019).

این فرآیند نه تنها عقل مدار، بلکه متکی به مقاصدی است که شریعت در نظر دارد؛ حفظ نفس، حفظ مال، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ دین (Shatibi, 1996). از این جهت است که بسیاری از فقها تصریح کرده‌اند که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی‌اند و فقیه باید با تلاش علمی و عقلی، مصادیق مصلحت را در عرصه‌های نوظهور بیابد: «إن الأحکام الشرعیة تدور مع المصالح والمفاسد واقعاً» (Subhani, 2011). این واقعیت در آثار اصولیین امامیه با شفافیت تمام منعکس شده است. شیخ مرتضی انصاری در فرائد الاصول هنگام بحث از ملاکات احکام تصریح می‌کند که مناط واقعی حکم، همان مصالح و مفاسد نفس‌الامری است؛ اگرچه مکلف گاه به واسطه قصر علم خود بدان راه نیابد (Ansari, 1999).

از جمله ابزارهای متقن در کشف مصلحت، علاوه بر عقل، قواعد عامه فقهی‌اند؛ قاعده «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» با پشتوانه عقلایی و نقلی خود، اصلی کلی در رفع احکام ضرری یا حرجی تلقی می‌شود و غالب فقها در تعمیم آن به موضوعات مستحدثه اجماع دارند. همچنین قاعده «لا حرج»، ریشه قرآنی «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» دارد و به موجب آن، فقیه موظف است در صورت احراز حرج واقعی، توسعه یا تحدید حکم را بر محور مصلحت/ مفسده انجام دهد قاعده حفظ نظام نیز، بن‌بست‌های فقهی را در سطح

مسائل کلان اجتماعی باز می‌گشاید و مبنای استنباط حکم در مسائل بنیادین جوامع قرار می‌گیرد.

در فقدان نص، عقل نیز به عنوان مستقل‌ترین دلیل احکام در امامیه به ایفای نقش می‌پردازد؛ زیرا بنابر قاعده ملازمه «کلما حکم به العقل، حکم به الشرع»، حکم قطعی عقل بر مصلحت یا مفسده یک فعل، کاشف از حکم شرعی آن است (Akhund Khorasani, 1998). البته این منصب عقلی، هرگز به معنای تعطیل نصوص یا عدول از قواعد شریعت نیست؛ بلکه عقل در محدوده‌ای که شرع منع نکرده، حکم واقعیت را بیان می‌کند و گاهی استکشاف و انطباق مناطاتی که شارع اعتبار کرده، به عقل و تجربه و تخصص علمی سپرده می‌شود (M. B. Sadr, 1985).

افزون بر آن، در بسیاری از موضوعات معاصر که با پیچیدگی‌های گسترده زیستی، پزشکی، مالی، فناوری، اجتماعی همراه است مانند مهندسی ژنتیک، داروهای نوین، رمز ارزها و هوش مصنوعی، استنباط فقیه بیش از هر زمان دیگر نیازمند تکیه بر عقل، تجربه و تحلیل علمی برای شناسایی مصادیق مفسده یا مصلحت است. این بُعد پویا و عقلایی، راز زنده بودن و پاسخگو ماندن فقه امامیه در مقابله با تحولات روز است و حوزه‌هایی چون سلامت عمومی، اخلاق زیستی، اقتصاد، و حتی ساختارهای حکمرانی مدرن را تحت پوشش خود درآورده است (M. B. Sadr, 1985).

بدیهی است که بهره‌گیری از مصلحت در استنباط احکام، صرف تقلید از عرف یا عقل عملی نیست، بلکه پشتوانه مشروعیتی نصوصی نیز دارد که شارع مقدس بر اصل رفع عسر و حرج، رفع ضرر، تحصیل مصالح مطلوبه و دفع مفاسد تأکید کرده است؛ لذا تدوین حکم شرعی بر این مدار، صددرصد منطبق با سنت اجتهادی فقهای امامیه است و به ویژه با مراجعه به نصوصی چون «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، «لا ضرر و لا ضرار»، و روایات تعلیلی متعددی که مبین ریشه عقلایی احکام‌اند. این مشروعیت محرز است.

نهایتاً می‌توان گفت که مصلحت، نه تنها مهم‌ترین محور در پویایی استنباط احکام مستحدثه است، بلکه نقشی اساسی در تعیین مناسبات

بین نص و واقعیات متغیر زمانه ایفا می‌کند. فقیه امامی، با رعایت اصول عقلایی، قواعد فقهی، استظهار مقاصد شریعت و تحلیل روایت و نص، می‌تواند مصالح مستحدث را با اقتدار علمی شناسایی کرده و احکام متناسب با نیازهای نوظهور را استخراج نماید؛ و این از اساسی‌ترین امتیازات و نوگرایی‌های فقه شیعه شمرده می‌شود؛ چنانکه ابن‌ادریس در سرائر و علامه حلی در مختلف و نیز معاصران چون میرزای نائینی و میرزا هاشم خویی ضمن تأکید بر محوریت عقل و مصلحت در موضوعات مستحدثه، این ساحت را از بارزترین امتیازات روش اجتهادی دانسته‌اند.

بدین ترتیب، نقش مصلحت در استنباط احکام مستحدثه، همزمان سه ویژگی اساسی دارد: اولاً، استناد تام به منابع معتبر شریعت و تعلیل‌های منصوص. ثانیاً، توجه عمیق به عقلانیت و تحلیل علمی موضوعات. ثالثاً، اتکاء بر مقاصد شریعت و اصول کلی فقه. مجموع این عناصر، کارآمدی و پویایی فقه امامیه را در مواجهه با تحولات بشری تضمین نموده است.

مطالعه موردی نقش مصلحت در مسائل مستحدثه از منظر

امامیه

در مواجهه با مسئله مستحدثه استفاده از واکسهای حاوی ژل خوکی در دوران همه‌گیری کووید-۱۹، فقه امامیه با تکیه بر منظومه قواعد فقهی و مقاصد شریعت به تحلیل این معضل پرداخت. از یک سو، حرمت ذاتی استفاده از اجزای نجس یا مُحَرَّم، مانند ژل خوکی بر اساس نصوص شرعی: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَلِهُ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ ۖ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ قطعی است. از سوی دیگر، حفظ جان انسانها به عنوان یکی از مقاصد پنجگانه شریعت، در شرایط اضطرار و تهدید سلامت عمومی، اولویت می‌یابد. فقه با استناد به قاعده الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ و تطبیق آن بر این مسئله، استدلال کردند که در صورت

عدم دسترسی به واکسن حلال و وجود خطر جانی گسترده با توجه به «قاعده نفی حرج» و «أَهْمٌ وَ مُهِمٌّ»، استفاده از واکسن‌های موجود - حتی با وجود اجزای نجس - به دلیل رعایت اصل تقدیم اَهم بر مُهم جایز است. استفتاء آیت الله سیستانی در این مورد قابل استناد است. استفتاء: برای تثبیت مواد واکسن تا حین تزریق، تولیدکنندگان از مواد مختلف استفاده می‌کنند من جمله ژلاتین خوکی. آیا می‌شود به عدم تصریح آن‌ها یا اعلام عدم استفاده همچو مواد کفایت کرد چون گفته می‌شود در اکثر واکسن‌ها ژلاتین خوکی استفاده می‌شود؟ و اگر امکان استحاله در جریان ساخت آن باشد، آیا تحقیق لازم است؟ و اگر مقدار آن در واکسن مستهلک باشد، آیا پیش‌گیری از احتمال خطر جانی مجوز برای تزریق اضطراری محسوب می‌شود؟

پاسخ: در هر صورت اشکال شرعی ندارد.

این تحلیل مبتنی بر دو مبنای کلیدی است:

۱. تحلیل عینی میزان ضرورت؛ تأکید بر اینکه ضرورت استفاده از واکسن، تنها در شرایط فقدان جایگزین حلال و قطعیت خطر جانی (بر اساس داده‌های علمی معتبر) محقق می‌شود.

۲. بررسی فقهی استحاله ماده مُحَرَّم؛ برخی فقها مانند آیت الله سیستانی با استناد به نظریه استحاله، تغییر ماهوی ژل خوکی طی فرآیندهای شیمیایی در تولید واکسن را موجب پاکشدن آن دانسته‌اند.

فتوای مراجع تقلید شیعه در سال ۱۴۰۰ عموماً با لحاظ این شرایط، استفاده از واکسنهای وارداتی را - به صورت موقت و مشروط - مجاز شمردند. این رویکرد، نمونه‌ای بارز از انعطاف‌پذیری فقه شیعه در مواجهه با مسائل نوپدید، با حفظ چارچوبهای اصولی است. این تحلیل نشان دهنده تعادل دقیق بین ثبات احکام شرعی و ضرورت‌های عصر در نظام استنباط فقهی است.

ملاک انتخاب یکی از احکام خمسہ تکلیفی:

می‌دانیم احکام خمسسه تکلیفیه عبارتند از: وجوب، ندب (استحباب)، اباحه، کراهت، حرمت. پس از احراز مصلحت یا مفسده در موضوعی، فقیه با بهره‌گیری از مجموع یافته‌ها و اطلاعات خود، میزان مصلحت یا مفسده موجود در یک عنوان را ارزیابی و برآورد می‌کند. اگر میزان مصلحت در آن را بحدی دانست که باید مراعات شود و نمی‌توان از آن صرفنظر کرد (مثل واکسیناسیون در اپیدمی کووید ۱۹)، حکم به وجوب می‌کند. اگر میزان آن مصلحت را باندازه‌ای برآورد کرد که مراعات حتمی آن لازم نباشد، حکم به استحباب آن صادر می‌کند. اگر فقیه در عنوان و موضوعی پی به مفسده برد و فهمید که در آن هیچ مصلحتی نیست، و آن مفسده به نظر فقیه بقدری بود که باید و حتماً از آن احتراز کرد، حکم به حرمت صادر می‌کند. اگر وجود مفسده، با مصلحت‌هایی همراه بود و پرهیز حتمی لازم نبود، شاید فقیه حکم کراهت صادر کند. و اگر مصلحت و مفسده مساوی بود و هیچکدام ترجیحی بر دیگری نداشت، با مراعات سایر جوانب، ممکن است فقیه حکم اباحه صادر کند.

تذکر این نکته لازم است که: ممکن است فقیه، در این حالات به دلیلی، یک جانب را برتر و لازم تشخیص دهد، ممکن است بجای اباحه، حکم کراهت یا استحباب صادر کند. مهم است که بدانیم فقیه و مرجع تقلید عادل است و از هوای نفس بدور. پس در تمامی مراحل احراز مصلحت یا مفسده، و برآورد میزان آن، یا ترجیح یکی از آن دو بر دیگری، حتماً همه جوانب را ملاحظه و بر صدور حکم اقدام خواهد کرد.

آسیب‌شناسی به کارگیری مصلحت در استنباط احکام مستحدثه

مصلحت به همان اندازه که ابزار پویایی فقه و پاسخ‌گویی به نیازهای عصر جدید است، در صورت فقدان ضوابط، می‌تواند موجب لغزش فقه و حتی تحریف شریعت گردد.

در نقد و آسیب‌شناسی نقش مصلحت در استنباط احکام مستحدثه باید بر چند اصل بنیادین و آفات محتمل دقت شود:

۱. **تقدم قطعیت نصوص وحیانی بر هرگونه مصلحت‌اندیشی:** هیچ مصلحت فرضی یا حتی ثابت شده‌ای، نباید در تقابل با نص صریح و قطعی قرآن و سنت متواتر یا قطعی‌الصدور قرار گیرد؛ چراکه این نصوص خطوط قرمز روش‌شناختی اجتهاد هستند و تخطی از آن‌ها به معنای خروج از مدار دین‌داری و اجتهاد مشروع است. به تصریح اصولیون، فقیه حق ندارد با استناد به مصلحت، آیه یا حدیث متواتر را تعطیل، تخصیص یا تأویل کند (Mazaheri, 1986).

۲. **رعایت مقاصد کلی شریعت و حفظ مصالح کلان:** مصلحت‌سنجی فقیه باید همواره در پرتو مقاصد کلی شریعت باشد؛ یعنی حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال. هر مصلحتی که در نتیجه‌اش اختلالی در این اصول ایجاد شود، مصلحت معتبر به شمار نمی‌آید. شارع مقدس مصالح و مفاسد حقیقی را در ذیل همین اهداف کلی تعریف کرده و این چهارچوب نباید فروگذار شود (Subhani, 2011).

۳. **اجتناب از سوگیری‌های شخصی، گروهی یا اغراض غیر دینی:** یکی از آفات بزرگ، ورود اغراض شخصی، قومی، سیاسی و جناحی در فرآیند کشف و سنجش مصلحت است. کارکرد اجتهاد، کشف نظر شرع است نه تأمین منافع شخصی یا گروهی یا تحقق خواسته‌های غیرالهی؛ از این رو هر نوع مصلحت‌اندیشی که ریشه در اغراض دنیوی یا منافع جمعی غیر دینی داشته باشد، نه تنها فاقد حجت است بلکه موجب افساد و تحریف شریعت خواهد شد (Khoei, 1996).

۴. **عدم خروج از مدار قواعد اجتهادی و پرهیز از قیاس باطل:** مصلحت نباید ماهیت قیاس پیدا کند؛ قیاس مطرود در مکتب اهل بیت به معنای استفاده از مشابهت‌های ظاهری و قیاس ذهنی بدون نص شرعی یا مناط یقین است. فقیه در سنجش مصلحت باید تنها از ابزارهایی چون تنقیح مناط قطعی، اکتشاف عقلانی مسلم و قواعد کلی فقهی استفاده کند و هرگز استنباط ناشی از قیاس متعارف اهل سنت را وارد منظومه اجتهادی شیعه نکند (Mazaheri, 1986).

۵. توجه به محدودیت‌های عقل و عرف و ضرورت استناد به دلیل شرعی: گرچه فقیه در کشف مصلحت از عقل و عرف مدد می‌گیرد اما به هیچ وجه نباید عقل معاش و عرف متحول را مبنا و معیار مستقل برای تشریع بداند. عقل، تنها در محدوده کشف مناط و تطبیق بر نصوص و قواعد است که ارزش دارد؛ نه فراتر از آن (Subhani, 2011, 2019).

ضوابط و معیارهای اعتبارسنجی مصلحت

برای اینکه مصلحت بتواند به عنوان یکی از مبانی استنباط احکام مورد استفاده قرار گیرد، باید ضوابط و معیارهای خاصی را داشته باشد. برخی از مهم‌ترین این ضوابط و معیارها عبارتند از:

۱- **عدم مخالفت با نص صریح:** مصلحت نباید با نص صریح قرآن و سنت در تعارض باشد. به عبارت دیگر، نباید به بهانه مصلحت، حکمی را که در قرآن و سنت به صراحت بیان شده است، نادیده گرفت.

۲- **عدم مخالفت با اجماع:** مصلحت نباید با اجماع فقها در تعارض باشد. به عبارت دیگر، نباید به بهانه مصلحت، حکمی را که مورد اتفاق همه فقها است، تغییر داد.

۳- **عدم مخالفت با قیاس جلی:** مصلحت نباید با قیاس جلی در تعارض باشد. قیاس جلی، قیاسی است که علت حکم در اصل و فرع، به طور واضح و آشکار وجود دارد.

۴- **غلبه مصلحت بر مفسده:** مصلحت باید بر مفسده غلبه داشته باشد. به عبارت دیگر، منفعتی که از اجرای حکم حاصل می‌شود، باید بیشتر از ضرری باشد که به آن وارد می‌شود.

۵- **عمومیت مصلحت:** مصلحت باید عام باشد و به نفع عموم مردم باشد، نه فقط به نفع گروه خاصی از مردم.

۶- **قطعی یا ظنی بودن مصلحت:** مصلحت باید قطعی یا ظنی قوی باشد. به عبارت دیگر، باید یقین یا اطمینان وجود داشته باشد که اجرای حکم، مصلحتی را به دنبال خواهد داشت.

محدودیت‌های مصلحت در فرایند استنباط

در فرایند مصلحت‌سنجی در فقه و حقوق اسلامی، محدودیت‌های ساختاری دقیقی وجود دارد که مانع از تبدیل مصلحت به ابزاری خودسرانه می‌شود. نخست، تعارض با نصوص قطعی شرعی به عنوان خط قرمز مطلق عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی با وجود منافع ظاهری، نمی‌توان احکام صریح منصوص (مانند حرمت شرب خمر) را نقض کرد، چراکه نص قطعی تجاوزناپذیر است و مصلحت ذیل ضوابط شرعی تعریف می‌شود، نه در تقابل با آنها. دوم، مغایرت با اصول اخلاقی بنیادین شریعت محدودیت دیگری است؛ بنابراین، مصلحت هرگز توجیه گر نقض حقوق اولیه بشری نخواهد بود، زیرا مقاصد الشریعة به عنوان چارچوب کلان، مصلحت‌های جزئی را مهار می‌کنند. سوم، استناد به عرف یا رویه‌های غیرشرعی حتی با ادعای مصلحت طلبی، مردود است، زیرا عرف معتبر در فقه باید در راستای اتحاد مصلحت و شرع باشد، نه ناقض ضوابط آن.

نتیجه‌گیری

فقیه امامی با تکیه بر عقل، تجربه، مشورت با کارشناسان و رجوع به قواعد کلی شریعت، می‌تواند مصلحت‌های واقعی را در مسائل مستحدثه شناسایی کند و احکام متناسب با شرایط زمانه را از منابع چهارگانه استخراج نماید.

نکته مهم این است که استفاده از مصلحت در استنباط احکام مستحدثه، تنها تا حدی پذیرفته می‌شود که صحیح از ناصحیح معلوم گردد. باید همیشه در چارچوب اصول قطعی دین و با رعایت مقاصد اصلی شریعت انجام شود تا از هرگونه سلیقه فردی یا استناد ناروا به عرف و عقل عملی دور بماند. در این مسیر، هیچ مصلحتی نباید باعث بی‌اعتباری نصوص قطعی یا تعطیلی احکام روشن شریعت شود. به عبارتی نقش مصلحت آن است که در جایی که نص روشنی وجود ندارد یا موضوعی کاملاً نوپدید است، به فقیه امکان دهد تا با در نظر گرفتن منافع عموم مردم و ارزش‌های دینی، پاسخ مناسبی ارائه کند. در مجموع، اصل مصلحت ابزار مهمی برای پویایی و روزآمدی فقه شیعه است که امکان تطبیق احکام دینی با مسائل جدید و پیچیده عصر حاضر را فراهم می‌سازد، بدون آن‌که خدشه‌ای به اصالت و

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The contemporary era, marked by profound social, scientific, and technological transformations, has produced a wave of *masā'il mustahdatha* (emerging issues) that were unknown in earlier periods of Islamic jurisprudence, many of which lack explicit textual evidence in the Qur'an or Sunnah. The principle of *maslaha* (expediency) is increasingly viewed as a pivotal jurisprudential tool for addressing such questions, particularly within the framework of Shi'a *usul al-fiqh*. Conceptually, *maslaha* has both linguistic and terminological definitions. Linguistically, it denotes benefit, welfare, or anything that advances the good and averts harm (Ibn Manzur, 1993; Mostafa, 2011; Raghīb Isfahani, 1995; Shartuni, 1984; Tarihi Najafi, 1942). Terminologically, it refers to a benefit recognized by the Lawgiver for the preservation of five essential purposes of the Shari'a: religion, life, intellect, lineage, and property (Al-Bouti, 1991). Scholars distinguish it from related concepts such as *istihsan* (juristic preference) and *sadd al-dhara'i* (blocking the means), since unlike *istihsan*, which is often tied to personal judicial preference in individual cases, and *sadd al-dhara'i*, which aims primarily at preventing harm, *maslaha* targets public interest and the overarching *maqasid al-shari'a*. Classical classifications further divide *maslaha* into *maslaha mu'tabara* (recognized by the Shari'a), *maslaha mursala* (unaddressed explicitly in the sources) (Jafari Langarudi, 1991), and into individual versus collective expediencies, with the latter sometimes taking precedence over individual harm (Mousavi Khomeini, 1994). Thus, a precise conceptual delineation of *maslaha* is foundational to its jurisprudential application, especially when handling novel legal questions that arise in modern contexts.

ثبات شریعت وارد کند. این روش، فقه امامیه را هم پاسخگو به

تحولات زمانه و هم پایبند به اصول بنیادین دین نگاه می‌دارد.

مشارکت نویسندگان

Masā'il mustahdatha can be divided into two broad categories: (1) issues with traditional essence but new form, and (2) entirely unprecedented issues with no historical analogue (Hilli; Kashif al-Ghita', 2002; Raghīb Isfahani, 1995). In the first case, the jurist applies existing principles to altered circumstances, such as the shift from coinage to cryptocurrency, using maxims like "al-'ibra bi'l-musamma la bi'l-ism" and "hukm follows the change of subject," exemplified in rulings like Imam Khomeini's permissibility of insurance contracts based on rational convention (*'urf 'uqala'i*) (Emami, 1997). In the second, concerning truly novel subjects such as artificial reproduction, gender reassignment, organ transplantation, artificial intelligence, or digital currencies, the *faqih* must first engage in meticulous subject identification, often requiring expertise in modern sciences, before turning to the four primary sources—Qur'an, Sunnah, *aql*, and *ijma'*—to derive a ruling (Makarem Shirazi, 2019; Sadr, 2015; Sistani, 2015). The degree to which these issues can be subsumed under general textual principles or require secondary rulings depends on whether their essential *manat al-hukm* (effective cause) aligns with that of precedent cases. Where the core identity of the subject changes, classical principles on the transformation of subjects (*tabaddul al-mawdu'*) may lift prior rulings.

The methodology for deriving rulings on such emerging issues begins with exhaustive subject identification, which has logical priority over legal ruling formulation. In non-emerging issues, the jurist follows an ordered process: identifying relevant *ayat al-ahkam* (Tabataba'i, 1996), reviewing authentic hadith (Khoei, 2019), applying rational principles (S. M. B. Sadr, 1985), and considering consensus when valid (Asafi, 1995). Emerging issues demand an even more interdisciplinary approach, incorporating input

from technical experts (Mazaheri, 1986) and applying general Shari‘a maxims—such as *la darar wa la dirar*, *raf‘ al-haraj*, and *dar‘ al-mafasid wa jalb al-masalih*—to the newly defined subject (Khoei, 1996). In change-of-form cases, rulings may shift, as in the example of chess’s reclassification from a gambling device to a permissible intellectual sport (Sistani, 2001), or the transformation (*inqilab*) of wine into vinegar, which removes its impurity and prohibition (Tabataba‘i, 1998). In entirely new cases, analogical reasoning as practiced in Sunni jurisprudence is rejected, replaced by *tanqih al-manat* (precise determination of the rationale) (Mousavi Bojnourdi, 1996) and *wahdat al-manat* (unity of cause), which permit extension of rulings only with certainty, not conjecture.

The role of *maslaha* in this process is to bridge the gap between immutable texts and mutable realities, but its application is governed by strict methodological and substantive constraints. The discovery of *maslaha* is not a matter of personal preference but involves systematic procedures: consulting experts, evaluating empirical evidence, and aligning conclusions with Shari‘a’s higher objectives (Sadr, 2015). Rational inquiry (*‘aql*) plays a central role, particularly through the principle of correlation between reason and revelation (*al-hukm ma hukim bih al-‘aql hukim bih al-shar‘*) (Akhund Khorasani, 1998; Mazaheri, 1986). Jurists apply general legal maxims—*la darar*, *la haraj*, and preservation of public order (*hifz al-nizam*)—to novel issues where explicit texts are absent, ensuring that any recognized expediency is genuine, public, and not in contradiction with definitive texts or established consensus. For instance, during the COVID-19 pandemic, the use of vaccines containing porcine gelatin was deemed permissible in cases of necessity, applying the rule that necessities permit prohibitions (*al-darurat tubih al-mahzurat*), provided no halal alternative existed and genuine harm would result otherwise; some jurists further argued that chemical transformation (*istihala*) rendered the gelatin pure (Sistani, 2001).

Despite its utility, the application of *maslaha* carries potential risks that require careful mitigation. Classical scholars stress that expediency may never override definitive scriptural evidence (Mazaheri, 1986) or undermine the five universals of Shari‘a (Subhani, 2011). Jurists must guard against subjective bias, political manipulation, or utilitarian reasoning detached from the Shari‘a’s ethical framework (Khoei, 1996; Subhani, 2019). Furthermore, the *maslaha*-assessment process must avoid collapsing into prohibited analogical reasoning; only *tanqih al-manat* supported by certain knowledge, or principles explicitly sanctioned by the Lawgiver, may serve as a basis for extending rulings (Mazaheri, 1986). To be valid, a claimed *maslaha* must not conflict with explicit text, consensus, or *qiyas jali*; it must outweigh any accompanying harm, benefit the general public, and be established with certainty or strong probability. These safeguards preserve the balance between flexibility and fidelity, ensuring that *maslaha* remains a servant of the law, not its master.

Ultimately, the integration of *maslaha* into the derivation of rulings for emerging issues reflects the dynamism and adaptability of Shi‘a jurisprudence when exercised within principled boundaries. By grounding expediency in the Shari‘a’s higher objectives, verified through rigorous subject analysis, and constrained by methodological safeguards, jurists can address the complexities of contemporary life without compromising the integrity of the legal tradition. The process involves harmonizing the immutable with the mutable—retaining the Qur’an and Sunnah as the primary sources, while allowing reason, empirical knowledge, and public interest to inform their application to unprecedented realities. This balance enables Islamic law to respond effectively to technological, biomedical, and socio-economic developments, thereby preserving both its relevance and its authenticity in the modern era.

References

- Akhund Khorasani, M. K. (1998). *Kifayat al-usul*. Dar al-Fikr.
- Al-Bouti, R. (1991). *Dhawabit al-maslaha*. Al-Dar al-Muttahida & Al-Risala.
- Ansari, M. (1994). *Al-Makasib*. Al-Radi Publications / Islamic Thought Assembly.
- Ansari, M. (1999). *Fara'id al-usul (al-Rasa'il)*. Islamic Publishing Institute.
- Asafi, M. B. (1995). *Usul al-fiqh*. Dar al-Zahra.
- Emami, S. H. (1997). *Qawa'id fiqh*. Islamic Library Publications.
- Hilli, H. b. A. *Buhuth fihiyya, lecture notes by S. A. Bahr al-'Ulum*. Al-Manar Foundation.
- Ibn Manzur, M. b. M. (1993). *Lisan al-'Arab*. Dar Sader.
- Jafari Langarudi, M. J. (1991). *Terminology of law*. Ketabkhaneh-ye Ganj-e Danesh.
- Kashif al-Ghita', A. (2002). *Al-Nur al-saati' fi al-fiqh al-nafti'*. Matba'at al-Adab.
- Khoei, S. A. (1996). *Muhadarat fi usul al-fiqh*. Ansarian.
- Khoei, S. A. (2019). *Misbah al-usul*. Imam Sadiq (A) Institute.
- Makarem Shirazi, N. (2019). *Anwar al-usul*. Imam Ali (A) Seminary School Publications.
- Mardawi, 'a. D. (2000). *Sharh al-tahrir fi usul al-fiqh*. Maktabat al-Rushd.
- Mazaheri, M. A. (1986). *Dirasat fi 'ilm al-usul*. Bustan al-Kitab.
- Mostafa, I. (2011). *Al-Mu'jam al-wasit*. Dar al-Da'wa.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. (1996). *Al-Qawa'id al-fiqhiyya*. Nour-e Elm.
- Mousavi Khomeini, R. (1994). *Kitab al-bay'*. Islamic Publishing Institute.
- Raghib Isfahani, I. (1995). *Mufradat al-faz al-Qur'an*. Dar al-Qalam.
- Sadr, M. B. (1985). *Al-Halaqa al-thalitha*. Dar al-Zahra.
- Sadr, M. B. (2015). *Buhuth fi sharh al-'urwat al-wuthqa* (Vol. 3). Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Sadr, S. M. B. (1985). *Duroos fi 'ilm al-usul*. Dar al-Fikr.
- Shartuni, S. (1984). *Aqrab al-mawarid*. Ayatollah Mar'ashi Najafi Library.
- Shatibi, I. b. M. (1996). *Al-Muwafaqat fi usul al-shari'a*. Dar Ibn 'Affan.
- Sistani, A. (2001). *Al-Fatawa al-muyassara*. Dar al-Isra'.
- Sistani, A. H. (2015). *Minhaj al-salihin*. Dar al-'Ilm.
- Subhani, J. (2011). *Nazariyyat al-hukm fi al-fiqh al-islami*. Imam Sadiq (A) Institute.
- Subhani, J. (2019). *Mabahith fi falsafat al-fiqh*. Imam Sadiq (A) Institute.
- Tabataba'i, S. M. H. (1996). *Al-Mizan fi tafsir al-Qur'an*. Islamic Propagation Office.
- Tabataba'i, S. M. H. (1998). *Al-Usul al-'amma lil-fiqh al-muqaran*. Islamic Propagation Office.
- Tarihi Najafi, F. a. D. (1942). *Majma' al-bahrayn*.